

دختر دانش آموزی صورتی زشت داشت. دندان هایی نامتناسب با گونه هایش، موهای کم پشت و رنگ چهره ای تیره. روز اولی که به مدرسه جدید آمد، هیچ دختری حاضر نبود کنار او بنشیند.

نقطه مقابل او دختر زیبارو و پولداری بود که مورد توجه همه قرار داشت. او در همان روز اول مقابل تازه وارد ایستاد و از او پرسید: میدونی زشت ترین دختر این کلاسی؟  
یک دفعه کلاس از خنده ترکید. بعضی ها هم اغراق آمیزتر می خندیدند. اما تازه وارد با نگاهی مملو از مهربانی و عشق در جوابش جمله ای گفت که موجب شد در همان روز اول، احترام ویژه ای در میان همه و از جمله من پیدا کند: اما، تو بسیار زیبا و جذاب هستی.

او با همین یک جمله نشان داد که قابل اطمینان ترین فردی است که می توان به او اعتماد کرد و لذا کار به جایی رسید که برای اردوی آخر هفته همه می خواستند با او هم گروه باشند.  
او برای هر کسی نام مناسبی انتخاب کرده بود. به یکی می گفت چشم عسلی و به یکی ابرو کمانی و ... به یکی از دبیران، لقب خوش اخلاق ترین معلم دنیا و به مستخدم مدرسه هم محبوب ترین یاور دانش آموزان را داده بود.  
آری ویژگی برجسته او در تعریف و تمجید هایش از دیگران بود که واقعاً به حرف هایش ایمان داشت و دقیقاً به جنبه های مثبت فرد اشاره می کرد. مثلاً به من می گفت بزرگترین نویسنده دنیا و به خواهرم می گفت بهترین آشپز دنیا! و حق هم داشت. آشپزی خواهرم حرف نداشت و من از این تعجب کرده بودم که او توی هفته اول چگونه این را فهمیده بود.  
سالها بعد وقتی او به عنوان شهردار شهر کوچک ما انتخاب شده بود به دیدنش رفتم و بدون توجه به صورت ظاهری اش احساس کردم شدیداً به او علاقه مند.

چند سال پیش وقتی برای خواستگاری اش رفتم، دلیل علاقه ام را جذابیت سحر آمیزش می دانستم و او با همان سادگی و وقار همیشگی اش گفت: برای دیدن جذابیت یک چیز، باید قبل از آن جذاب بود.

در حال حاضر من از او یک دختر سه ساله دارم. دخترم بسیار زیباست و همه از زیبایی صورتش در حیرتند.  
روزی مادرم از همسرم سؤال کرد که راز زیبایی دخترمان در چیست؟  
همسرم جواب داد: من زیبایی چهره دخترم را مدیون خانواده پدری او هستم. و مادرم روز بعد نیمی از دارایی خانواده را به ما بخشید.